

دوفصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات زبانی و بلاغی

سال ۸ - شماره ۱۶ - پاییز و زمستان ۹۶

صفحات ۵۱ - ۸۴

بررسی و ارزیابی نظریه استعاره مفهومی

مرتضی براتی*

چکیده

استعاره در باور شناخت‌گرایانی مانند لیکاف و جانسون برخلاف نظریه‌های سنتی استعاره، محدود به لفظ و زبان نیست. در این دیدگاه، استعاره موضوعی مفهومی است که در سطح اندیشه و ذهن بشر ایجاد می‌شود؛ بنابراین استعاره، برخلاف تعاریف سنتی، خاص شعر و ادبیات و تخیل ادبی نیست؛ بلکه نظام مفهومی ما را از انتزاعی‌ترین تا ملموس‌ترین و جزئی‌ترین امور در بر گرفته و در تعریف واقعیت‌های زندگی نقشی اصلی را عهده‌دار است. جدی‌ترین نقدهایی که بر این نظریه وارد می‌شود از دو حوزه برخاسته و عمدتاً انتقاد از نوع داده‌ها و روش‌شناسی این نظریه و در مرتبه دوم انتقاد از نتایج حاصل از داده‌ها در آن است. این مقاله بر آن است تا به بررسی و ارزیابی جامع نظریه استعاره مفهومی بپردازد.

کلیدواژه: نظام مفهومی، استعاره مفهومی، لیکاف و جانسون، مفاهیم غیر استعاری

پیشینه تحقیق

در زبان فارسی مقاله‌هایی درباره نظریه استعاره مفهومی نوشته شده است، از جمله زهره هاشمی (۱۳۸۹) نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون را بررسی کرده است، آزیتا افراشی (۱۳۹۴) به بررسی استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی پرداخته است. ذوالفقار علامی و طاهره کریمی (۱۳۹۵) تحلیل شناختی استعاره مفهومی «جمال» را در مثنوی و دیوان شمس انجام داده‌اند. استعاره‌های مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسی خوردن (۱۳۹۲) نیز از همین دو نفر است.

پیشینه تاریخی موضوع استعاره

استعاره، موضوع تحقیقات مختلفی در طول قرن‌ها بوده است. بحث از ماهیت استعاره که موضوع بحث‌های پر تب‌وتابی بوده، به ارسطو برمی‌گردد که از آن در سطح اسم (نام)، بحث می‌کرد. ارسطو بر این باور بود که استعاره به‌طور معمول در اسم رخ می‌دهد:

استفاده از یک اصطلاح عجیب و غریب (بیگانه) که یا از جنس منتقل می‌شود و برای نوع به کار می‌رود یا از نوع به جنس یا از یک نوع به نوع دیگر منتقل می‌شود یا به‌وسیله قیاس است (Aristotle, 1982:1447b).

پس از اینکه یک نام به یک چیز بیگانه اعمال می‌شود، ممکن است آن چیز را بسیار واضح‌تر بیان کند که در غیر این صورت درک آن دشوار است. چهار احتمال ارسطو از ایجاد یک استعاره، عبارت‌اند از: انتقال از جنس به نوع، از نوع به جنس، از نوع به نوع یا بر اساس قیاس؛ در این موارد شباهت به صراحت ذکر شده و هدف اصلی گفتار بلاغی، ترغیب (persuasion) است. با این وجود، مزیت‌های استعاره شامل وضوح، سهولت، تناسب و زیبایی است و اینکه در نهایت «استعاره صحنه را پیش ما قرار می‌دهد» (Aristotle, 1954: 1410b).

ارکان نظریه سنتی استعاره عبارت‌اند از:

۱- استعاره به واژه مربوط می‌شود و به سطح اندیشه راه ندارد. استعاره زمانی ایجاد می‌شود که یک واژه درباره مدلول متعارفش به کار نرود.

۲- زبان استعاره، بخشی از زبان قراردادی متعارف نیست؛ بلکه زبانی جدید است که در شعر و عبارت‌های بلیغ و فصیح برای اقناع‌سازی و در کشفیات علمی به کار می‌رود.

۳- زبان استعاری، زبان انحرافی است؛ یعنی در استعاره، واژه‌ها در معنای متعارف خود به کار نمی‌روند.

۴- عبارت‌های استعاری قراردادی در زبان معمولی روزمره «استعاره‌های مرده» (Dead metaphors) هستند.

۵- استعاره‌ها شباهت‌ها را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، وجوه شباهت از پیش موجود میان مدلولات معمولی واژه‌ها و مدلولات استعاری آن‌ها را نشان می‌دهد. (Lakoff & Johnson, 1999: 119).

از دهه ۱۹۵۰ در حوزه زبان‌شناسی، نوام چامسکی، نظریه‌هایی را درباره نحو و ساخت‌های نحوی ارائه کرد که در آن‌ها معنا و بررسی آن جایی نداشت. ولی در این میان عده‌ای، چون لیکاف و جانسون که در ابتدای راه دستور گشتار زایشی با چامسکی همراه بودند، نظریه‌های چامسکی را در توجیه اموری چون استعاره و درک آن ناکارآمد دانستند. آن‌ها معتقد بودند بدون در نظر گرفتن رابطه بین معناهای واژگانی و همچنین چگونگی فهم و درک انسان از جهان تقریباً غیرممکن است که بتوان به مطالعه چستی استعاره پرداخت. به این ترتیب لیکاف و جانسون بنیان‌گذاران زبان‌شناسی شناختی محسوب می‌شوند. جرقه مطالعات انجام‌شده جدید در استعاره به وسیله بروگمان ایجاد شد که کار خود را بر اساس یافته‌های راش (Rosch) بنا نهاد. از آن زمان تاکنون زبان‌شناسان شناختی این بحث را مطرح کرده‌اند که استعاره در مرکز زبان انسان قرار دارد (Evans and Green 2006:127).

لیکاف و جانسون^۱ از دهه ۱۹۷۰ راه خود را از مکتب چامسکی جدا کردند. این دو معتقدند که استعاره بخوبی نشان می‌دهد که چگونه برخی از جنبه‌های تجربه زندگی انسان به سایر تجربه‌ها مربوط می‌شوند. آن‌ها شواهدی ارائه می‌دهند که منعکس‌کننده جهات اصلی ادراک، تفکر و سازمان عصبی انسان است. اصطلاح استعاره در زبان‌شناسی شناختی به کاربردهای استعاری گویندگان و قراردادهای زبانی اشاره ندارد، بلکه به معنای الگوی تداعی مفهومی است. در زبان‌شناسی شناختی، استعاره را «فهم یک حوزه مفهومی برحسب حوزه مفهومی دیگر» تعریف می‌کنند؛ مثل استفاده از تجربه زندگی یک شخص برای فهمیدن تجربه شخصی دیگر. یک حوزه مفهومی می‌تواند هر سازمان منطقی از تجربه انسانی باشد. «سرشت استعاره، درک تجربه چیزی در چارچوب چیز دیگر است» (Lakoff and Johnson, 2003:84). تفکر غیراستعاری برای لیکاف تنها زمانی امکان‌پذیر است که ما درباره یک واقعیت کاملاً فیزیکی سخن می‌گوییم. به باور او، استعاره، مسئله‌ای فقط زبانی نیست. فرایند تفکر بشری به صورت گسترده‌ای استعاری است. نظام مفاهیم بشری به صورتی استعاری ساختاربندی و تعریف می‌شود.

ماهیت استعاره

استعاره در ذهن و بین مفاهیم رخ می‌دهد. استعاره یکی از ابزارهایی است که ذهن انسان برای مفهوم‌سازی جهان، پدیده‌ها، اشیا و تجارب خود در اختیار دارد (Lakoff & Johnson, 2003:30). انسان بر این مبنا می‌تواند جهان و تجارب خود را درک کند؛ بنابراین، استعاره ابزار فهم انسان و معنادار کردن جهان از سوی اوست (Ibid). (96) زمانی که از استعاره مفهومی سخن می‌گوییم در معنای این عبارت، مفهوم «جهانی بودن» نیز نهفته است. شاهد این ادعا که سازمان مفهومی و تفکر بشری تا حد زیادی استعاری است و این مطلب تا حد زیادی جهانی، آن است که به غیر از زبان،

1-George lakoff and Mark Johnson

شواهد استعاری را می‌توانیم در سایر نظام‌های بشری پیدا کنیم که به‌صورت جهانی در اکثر فرهنگ‌ها دیده می‌شود (Lakoff & Johnson, 1980:63). در واقع نظریه مفهومی بودن استعاره از مطالعاتی تکوین یافته است که به بررسی پایه‌های استعاری در پدیده‌ها و سازمان‌های مختلف بشری پرداخته‌اند، مانند سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، اسطوره‌ها، رؤیاهای، زبان بدن، سیاست، زبان دینی و غیره. برای نمونه تحقیقات شناختی نشان داده است که تقریباً فرهنگی را نمی‌توان یافت که در سلسله‌مراتب ساختارهای اجتماعی آن، رئیس در بالا و کارمندان و سایر کارکنان به ترتیب در درجات پایین‌تر این سلسله‌مراتب قرار نداشته باشند. همچنین تحقیقات زیادی نشان داده است که مردم هنگام استفاده از زبان بدن در حین صحبت، از استعاره‌هایی جهانی استفاده می‌کنند؛ برای مثال در هنگام ادای گذشته به پشت سر و برای آینده به سمت جلو اشاره می‌کنند.

نظام مفهومی، باورها، اعتقادات و ذهنیات ما را نسبت به خودمان، تجارب ما و جهان و پدیده‌های آن و دریافت‌های ما را از آن امور تعیین می‌کند. کنش و واکنش‌های ما نیز بخش مهمی از واقعیات زندگی ما هستند و بر مبنای باورها و ذهنیات ما شکل می‌گیرند. در نتیجه نظام مفهومی ما را از انتزاعی‌ترین تا ملموس‌ترین و جزئی‌ترین امور در بر گرفته و در تعریف واقعیات‌های زندگی نقشی اصلی را عهده‌دار است. حال از آنجا که استعاره بخش جدایی‌ناپذیری از نظام مفهومی انسان است و بخش عمده‌ای از نظام مفهومی و تفکر ما به‌طور ذاتی استعاری است، بنابراین استعاره‌ها در همه ابعاد زندگی ما و در همه نمودهای تفکر آدمی از جمله زبان روزمره، ادبیات، رؤیا، اساطیر، علوم، تاریخ، اعمال و رفتارها، واقعیات اجتماعی، سیاست‌های خارجی، نهادهای اجتماعی، قانون‌گذاری و... بروز می‌یابد، واقعیات موجود را تغییر می‌دهد و خود، واقعیات‌هایی جدید می‌سازد (Lakoff & Johnson, 2003:144).

بنابراین استعاره، برخلاف تعاریف سنتی، دیگر خاص شعر و ادبیات و تخیل ادبی نیست. جایگاه استعاره در نظام مفهومی بشر است و فرآیندی شناختی است که در ذهن همه انسان‌ها رخ می‌دهد. استعاره این امکان را برای ما فراهم می‌کند تا استدلال‌ها و استنتاج‌های مربوط به یک قلمرو مفهومی را برای استدلال و استنتاج در قلمرو دیگر به کار ببریم و این‌گونه امکان درک و یادگیری را برای ما ممکن می‌کند. لیکاف و جانسون، برخلاف نظریات معمول که زبان روزمره ما را عاری از استعاره می‌دانند، با مطالعه زبان روزمره دریافته‌اند که زبان خودکار ما به‌طور عمده استعاری است و استعاره‌های زبانی انعکاس و تحقق روساختی و سطحی استعاره‌های مفهومی ذهن بشر است. چون بخش بزرگی از نظام مفهومی ما به‌طور ذاتی استعاری است، بنابراین بخش بزرگی از زبان روزمره و متعارف ما نیز به شکل ذاتی، استعاری است.

تعریف استعاره و چگونگی کنش آن

در باور زبان‌شناسان شناختی، جایگاه استعاره در مفاهیم است؛ یعنی استعاره، درک تجربه یا مفهومی متعلق به یک حوزه بر اساس تجربه و مفهومی متعلق به حوزه دیگر است. ارکان شکل‌دهنده استعاره باید مربوط به دو حوزه مفهومی متفاوت باشند (Ibid, 245). در استعاره‌ای مانند «زندگی، سفر است»، نخست اینکه رابطه استعاری بین دو مفهوم زندگی و سفر برقرار شده است و دیگر اینکه زندگی و سفر دو حوزه مفهومی جدا از هم هستند. در این استعاره، مفهوم زندگی را که موضوع سخن است و بر اساس مفهوم سفر درک و تعریف می‌شود، حوزه مقصد (Target domain) و مفهوم سفر را که به درک و تعریف مفهوم زندگی کمک می‌کند، حوزه مبدأ (Source domain) می‌گویند (Ibid, 266).

در پاسخ به این پرسش که چرا ما بعضی از مفاهیم را بر اساس مفاهیم دیگر درک می‌کنیم و آیا امکان درک مستقیم و بی‌واسطه آن‌ها وجود ندارد؟ این پاسخ مطرح می‌شود که ما تجارب خود را از طریق اشیا، پدیده‌ها، فعالیت‌ها، حوادث و غیره در

قلب ساختارهایی در ذهن، مفهوم‌سازی و ذخیره می‌کنیم. هر ساختار مفهومی مرکب از اجزایی است که روابطی با یکدیگر دارند و طرح اصلی آن ساختار را نشان می‌دهند. تجارب و مفاهیم و به تبع آن‌ها، نظام مفهومی از طریق این ساختارهای چندجزئی سازمان‌دهی می‌شوند و انسجام می‌یابند (Ibid, 117).

فرد در هنگام روبه‌رو شدن با یک تجربه، به گونه‌ای خودکار ساختار آن را با ساختارهای موجود در نظام مفهومی خود مقایسه می‌کند و در صورتی که ساختار مفهومی مطابق با آن بیاید، آن را درک خواهد کرد. بدین ترتیب با دسته‌بندی و مقوله‌بندی تجارب و مفاهیم، امکان درک، به خاطر سپردن و یادآوری آن‌ها و سازمان‌دهی نظام مفهومی ممکن می‌شود (Ibid, 82).

بسیاری از مفاهیم انتزاعی، ساختار دقیق و مشخصی ندارند و نمی‌توان از ساختار آن‌ها و اجزای سازنده آن‌ها، به‌خودی‌خود، به درک کاملی دست پیدا کرد. ذهن انسان این گونه مفاهیم را بر اساس مفاهیم ملموس و عینی‌تری که دارای ساختار دقیق و مشخصی است درمی‌یابد و بدین روش به این گونه مفاهیم ساختار می‌دهد. چنین فرآیندی به شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی منجر می‌شود. مفاهیمی که از این راه ادراک می‌شوند، مفاهیم استعاری نام دارند.

مفهومی می‌تواند حوزه مبدأ یک استعاره مفهومی قرار بگیرد که با بخشی از حوزه مقصد که باید به گونه‌ای استعاری درک شود، همبستگی و تناظر ساختاری داشته باشد؛ به این صورت که اجزای آن دارای جفت متناظر در حوزه مقصد باشند. وقتی استعاره‌ای در ذهن فعال می‌شود، در سطح مفهومی از روی بعضی از بخش‌ها و هستی‌ها و موجودیت‌های (Entities) حوزه مبدأ برای بخشی از موجودیت‌های متناظر با آن‌ها در حوزه مقصد نگاشت و الگوپردازی می‌شود و پس از آن در سطح زبان و دیگر مجراهای نظام مفهومی آشکار می‌شود. بدین ترتیب قلمرو و حوزه مقصد با پذیرش بخش‌هایی از ساختار قلمرو مبدأ، سازمان‌دهی و ساختارمند می‌شود (Lakoff & Johnson, 2003:247).

لیکاف فرآیند استعاره را فرآیندی مهم در نظام مفهومی بشر می‌داند؛ زیرا مفاهیم انتزاعی از اساسی‌ترین مفاهیم ما مانند زمان، کمیت، حالت، تغییر و مفاهیم حسی از جمله عشق و خشم هستند که درک آن‌ها به شیوه‌ای استعاری صورت می‌پذیرد. بنابراین استعاره فرآیندی است که این امکان را ایجاد می‌کند تا انسان، خرد انتزاعی خود را بر مبنای خرد مکانی - فضایی که در اصل بر مبنایی تصویری استوار است، شکل دهد.

مفاهیم استعاری و غیراستعاری

لیکاف و جانسون بر این باورند که اگر چیزی در مرکز علم شناختی باشد، ذات و طبیعت نظام مفهومی بشر است. آن‌ها دریافتند که این نظام به‌طور بنیادی ویژگی استعاری دارد؛ یعنی شامل مفاهیم استعاری و غیراستعاری است و ساختار استعاری گستره وسیع و پیچیده‌ای دارد. مفاهیم غیراستعاری به‌طور مستقیم از تجارب ما ایجاد می‌شوند و در مؤلفه‌های خودشان تعریف می‌شوند.

مفاهیم غیراستعاری شامل جهات فضایی (بالا - پایین، درون - بیرون، دور - نزدیک، جلو - عقب)، مفاهیم هستی‌شناسی برآمده از تجارب طبیعی (موجودیت، ماده، ظرف، شخص)، تجربه یا فعالیت‌های ساختاری (خوردن، حرکت، انتقال اشیا از مکانی به مکان دیگر و ...) می‌شود.

مفاهیم استعاری صرفاً در مؤلفه‌ها و دلالت‌های خود فهمیده نمی‌شوند؛ بلکه در مؤلفه‌های مفاهیم دیگر شکل می‌یابند و درک می‌شوند. این امر شامل مفهوم‌سازی یک موضوع یا تجربه در مؤلفه‌های موضوع و تجربه دیگر است.

در توازن با مفاهیم غیراستعاری، سه نوع مفهوم استعاری وجود دارد که به‌وسیله عبارات زبان‌شناسی فهمیده می‌شود:

۱- استعاره‌های جهتی: بیشتر بالا است (شما اشتباهات زیادی کردید)، کنترل بالا است (بر او تسلط دارم، قدرت او در حال زوال است)، خوب بالا است (امروزه کیفیت زندگی بالا رفته است).

۲- استعاره‌های هستی‌شناسی: شامل تجسم موجودیت و وضعیت برای چیزی که به‌طور ذاتی فاقد آن است. مثال: ذهن ظرف است (او تهی مغز است، باید ذهنم را پاک کنم)، واژه‌ها ظرف هستند (جملات او معنای اندکی در بر دارند، اندیشه زیادی در واژه‌های اندک می‌ریزد)، ذهن ماشین است (ذهنم خوب کار نمی‌کند).

۳- استعاره‌های ساختاری: شامل ساختار دادن یک نوع تجربه یا فعالیت در مؤلفه‌های نوع دیگری از تجربه یا فعالیت است. مثال: فهمیدن، دیدن است (دیدم چه گفتم)، زندگی مسابقه است (او بازنده واقعی است).

به‌طور کلی، مفاهیم انتزاعی به‌گونه‌ای استعاری در بیانات مفهومی که بیشتر عینی هستند و ساختار آشکاری در بیانات خود دارند، تعریف می‌شوند (Lakoff, and Johnson, 1985:212).

نظام مفهومی ما در هر دو سطح اندیشه و رفتار، به‌طور ذاتی و اساسی استعاری است. این نظام نقش اساسی در تعریف و درک ما از واقعیات روزمره دارد؛ بنابراین اگر نظام مفهومی ما به‌طور گسترده استعاری است، پس روش اندیشیدن ما، تجربیات ما و اعمال روزانه زندگی ما موضوعاتی استعاری هستند. درک ما از این سیستم به‌گونه‌ای نیست که به‌طور طبیعی از آن آگاه باشیم اما شکل‌گیری ارتباط مفهومی در ذهن انسان تصادفی نیست بلکه هماهنگ با جهان خارج از ذهن است و با تجربه عینی ما در جهان، توقیف و حبس می‌شود (Gibbs, lens costa lima, 2004).

لیکاف و جانسون بر معناشناسی «عینیت‌گرا» (objectivist' semantics) (تقریباً، شامل نظریه‌هایی که سعی می‌کنند معنا را برحسب مفاهیمی از قبیل شرایط صدق و مصداق، به‌دست بیاورند) و دیدگاه عینیت‌گرای دیگر از استعاره که باور

دارند در آثار گرایس^۱، سرل^۲ و دیویدسون^۳ ارائه شده، به شدت تاخته‌اند. آن‌ها معتقدند رویکردهای مدل نظری یا شرایط صدق به معناشناسی، نمی‌تواند به اندازه کافی عبارات استعاری گسترده را که در زبان روزمره رخ می‌دهند، توضیح دهد؛ مانند به استدلال او حمله کردم، تبش خیلی بالا است، شما داری وقت را تلف می‌کنی.

اصل مفهومی بودن استعاره (conceptuality principle)

اصل مفهومی بودن استعاره به معنای درک یک حوزه مفهومی بر اساس حوزه مفهومی دیگر است. این امر با فهم یک مفهوم یا پدیده انتزاعی بر اساس یک شیء یا پدیده دیگر متفاوت است، چنان‌که حوزه مفهومی غذا با خود غذا و حوزه مفهومی اندیشه نیز با صرف واژه «اندیشه» متفاوت است؛ حوزه مفهومی غذا، علاوه بر غذا، شامل خامی و پختگی، جویدن و قورت دادن، خوردن، استفراغ کردن، بالا آوردن و موارد بسیاری از این قبیل است. همچنین حوزه مفهومی اندیشه علاوه بر اندیشه، شامل فکر، شنیدن حرف، کتاب، پراکنده‌گویی و مانند آن می‌شود (هوشنگی، ۱۳۸۸: ۷۹).

استعاره‌های مفهومی در زبان روزمره ما دیده می‌شوند. این استعاره‌ها نه فقط ارتباط ما، بلکه روشی را که با آن فکر و عمل می‌کنیم، نیز شکل می‌دهند. در اثر لیکاف و جانسون (استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم) درمی‌یابیم که چگونه زبان روزمره سرشار از استعاره‌هایی است که اغلب به آن‌ها توجه نمی‌کنیم. برای درک این ایده که چگونه عبارات استعاری در زبان روزمره ما استفاده می‌شوند جمله «زمان پول است» را از کتاب «استعاره مفهومی در زبان روزمره» اثر جرج لیکاف و مارک جانسون نقل می‌کنیم.

زمان پول است.

1-Paul Grice
2-John Searle
3-Donald Davidson

وقت مرا تلف کردید.

این وسیله زمان شما را ذخیره می‌کند.

برای شما وقت ندارم.

این روزها را چگونه سپری می‌کنی؟

پنچر شدن لاستیک یک ساعت زمان از من گرفت.

زمان زیادی برای او هزینه کردم.

زمان شما تمام شده است.

وقت خود را بودجه‌بندی کنید.

زمانی را برای پینگ‌پنگ کنار بگذار.

وقتی بیمار شدم، زمان زیادی هدر دادم (Lakoff, 1980:212).

وقت در بیشتر فرهنگ‌ها متاعی گران‌بها و منبعی است محدود که از آن برای رسیدن به اهدافمان استفاده می‌کنیم. وقت در موارد بسیاری پول است. از جمله در پیغام‌گیر تلفن، اجرت و حقوق ساعتی، نرخ اقامت در هتل، بودجه سالیانه و ادای دین به جامعه (تحمل زندان). ذهنیتی که ما از وقت داریم، نظیر این است که شیوه اعمال ما به گونه‌ای است که گویی وقت، منبعی محدود یا حتی پول و همچون کالایی گران‌بها است. از این رو وقت را طوری می‌فهمیم و تجربه می‌کنیم که می‌توانیم آن را پردازیم، هدر دهیم، برای مقصودی منظور کنیم، خردمندانه یا نابخردانه صرف کنیم، برای منظوری خاص کنار بگذاریم یا بر باد دهیم. «وقت پول است، وقت منبعی محدود است و وقت متاعی گران‌بها است»، همه این‌ها مفاهیمی استعاری‌اند. آن‌ها وقتی استعاری شده‌اند که ما تجارب روزمره خود را درباره پول، منابع محدود و کالاهای گران‌بها به کار گرفته‌ایم تا وقت را مفهوم‌سازی کنیم؛ اما این روش، نزد افراد بشر روشی الزامی برای مفهوم‌سازی وقت نیست، بلکه «وقت» در هر فرهنگی متناسب با آن فرهنگ خاص، مفهوم‌سازی می‌شود. از آنجا که پول، منبعی محدود است و منابع محدود، کالاهایی گران‌بها هستند، مفاهیم استعاری «وقت پول است»، «وقت منبعی

محدود است» و «وقت کالایی گران بها است»، بر مبنای یک طبقه‌بندی فرعی (sub-categorization) نظام واحدی را تشکیل می‌دهند. روابطی که بر این طبقه‌بندی فرعی حاکم است، روابط متعاقب میان استعاره‌ها را توصیف می‌کند. به این ترتیب «وقت پول است» ایجاب می‌کند که «وقت منبعی محدود است» و این نیز خود ایجاب می‌کند که «وقت کالایی گران بها است». مشابه این مفهوم استعاری «وقت پول است» می‌توانیم کل نظام استعاری را توصیف کنیم. این نمونه‌ای است از روندی که در آن ملزومات استعاری قادر هستند نظام منسجمی از مفاهیم استعاری و نظام منسجم مشابهی از تعبیر استعاری مناسب را برای آن مفاهیم ترسیم کنند. این استعاره زبان ما را به گونه‌ای شکل می‌دهد که ما وقت را به عنوان پول تصور می‌کنیم. استعاره‌های مفهومی اغلب برای درک نظریه‌ها و مدل‌ها استفاده می‌شود. یک استعاره مفهومی، از یک نگاهت یا انگاره استفاده می‌کند و برای درک بهتر، آن را به انگاره دیگری پیوند می‌دهد. نه تنها ارتباط روزانه ما با زبان استعاره‌های مفهومی شکل می‌گیرد، بلکه هر راهی که با آن نظریات علمی را می‌فهمیم نیز همین گونه شکل می‌پذیرد. دو نقش عمده برای حوزه‌های مفهومی قرار گرفته شده در استعاره‌های مفهومی وجود دارد:

۱. حوزه مبدأ (source domain): حوزه مفهومی که نمودار بیانات استعاری است.
 ۲. حوزه مقصد (target domain): حوزه مفهومی که ما سعی در درک آن داریم.
- برای نمونه در جمله «عشق، سفر است»، سفر، حوزه مبدأ و عشق، حوزه مقصد است. استعاره‌های مفهومی معمولاً یک مفهوم انتزاعی‌تر را به عنوان مقصد و مفهوم ملموس‌تر یا عینی‌تر را به عنوان مبدأ به کار می‌گیرند.

نگاشت

لیکاف و جانسون برای بیان ارتباط بین حوزه مبدأ و حوزه مقصد از اصلاح «نگاشت» (Mapping) استفاده می‌کنند. نگاشت، دستگاه منظمی از ارتباطاتی است

که بین عناصر و اجزای سازنده حوزه مبدأ و مقصد وجود دارد. ارسطو استعاره را «نقل اسم چیزی بر چیز دیگر» می‌داند؛ اما لیکاف و جانسون آن را «نگاشت بین قلمروهای مفهومی» می‌دانند. بسیاری از اجزای مفاهیم حوزه هدف و مقصد از حوزه‌های مبدأ ایجاد می‌شوند و از پیش وجود ندارند. «درک یک استعاره مفهومی، درک دستگاه نگاشت‌هایی است که برای یک جفت مبدأ - مقصد به کار می‌روند... چنین ایده‌ای از نگاشت بین مبدأ و مقصد برای بیان منطق قیاسی و استنتاجی استفاده می‌شود» (Kövecses, 2010:212). زبان‌شناسی شناختی، استعاره را به شکل درک یک قلمرو مفهومی بر اساس قلمرو مفهومی دیگر تعریف می‌کند؛ یعنی یک قلمرو تجربی به طور تقریبی بر قلمرو تجربی دیگر نگاشت می‌شود. نگاشت در واقع مجموعه‌ای نظام‌مند از تناظرهایی است که میان اجزای سازنده قلمروهای مبدأ و مقصد برقرارند. در استعاره‌های مفهومی، اغلب قلمرو انتزاعی، قلمرو مقصد و قلمرو عینی، قلمرو مبدأ است. مجاز نیز در زبان‌شناسی شناختی، به صورت نگاشتی مفهومی تعریف می‌شود که در آن یک قلمرو تجربی (مقصد) تا حدودی از طریق قلمرو تجربی دیگر (مبدأ) درک می‌شود. هر دو این قلمروها دارای قلمرو تجربی مشترکی هستند. البته در رابطه با استعاره، این قلمروها باید به قلمروهای فراگیر متفاوتی تعلق داشته باشند. برای نمونه در استعاره «عشق سفر است»، قلمرو سفر بر قلمرو عشق نگاشت می‌شود که اولی به قلمرو حرکت و دومی به قلمرو احساسات تعلق دارد. در این نگاشت جنبه‌های متعددی از قلمرو تجربی سفر به قلمرو تجربی احساسات انتقال می‌یابند؛ مانند «عشاق متناظر با مسافران هستند» و «هدف‌های مشترک عشاق متناظر با مقصد مشترک سفر است».

ذهن مجسم

شناخت مجسم؛ یعنی اینکه ذهن نه تنها به بدن متصل است؛ بلکه بدن نیز ذهن را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این ایده یکی از دیدگاه‌های برجسته و چالشی در علوم

شناختی است که در تقابل جدی با دیدگاه دوگانه انگاری (dualism)، نظریه‌ای از ذهن که به وسیله رنه دکارت (Rene Descartes) در قرن هفدهم مطرح شده بود، قرار دارد. او ادعا کرد که «یک تفاوت بزرگ بین ذهن و بدن وجود دارد تا آنجا که بدن در ذات همیشه تجزیه پذیر و ذهن به طور کامل تجزیه ناپذیر است... ذهن یا روح انسان به طور کامل متفاوت از بدن است» (Descartes, 1641:242). از آن زمان، مفهوم ذهن منتزع از بدن رونق گرفت و تفکر غربی دو ایده اساسی را توسعه داد: یکی اینکه عقل جدا از بدن است، زیرا ذهن منتزع است و دیگر اینکه خرد متعالی و جهانی است.

علوم شناختی در زمینه‌های تجربی، این جهان بینی کلاً فلسفی امثال دکارت را با پرسش‌های جدی مواجه می‌کند. ذهن ناشی از ماهیت مغز ما، بدن و تجارب بدنی است. این فقط ادعایی بی‌ضرر و مشخص نیست که ما برای تعقل به بدن نیاز داریم، بلکه این ادعای توجه برانگیز است که ساختار خود عقل از جزئیات تجسم ما ایجاد می‌شود، بنابراین برای درک عقل و خرد باید جزئیات نظام بصری خود، سیستم حرکتی خود و مکانیسم کلی اتصال عصبی را درک کنیم. شناخت مجسم دارای پیشینه‌ای نسبتاً کوتاه است. تاریخ ریشه‌های فکری آن به فیلسوفان اوایل قرن بیستم، مارتین هایدگر^۱، موریس مرلوپونتی^۲ و جان دیویی^۳ برمی‌گردد و تنها در چند دهه گذشته به گونه‌ای تجربی بررسی شده است (Nerney, 2011). لیکاف آنجا که مدعی است ذهن بشر «مجسم» (Embodied) است، استدلال می‌کند که تقریباً تمام شناخت انسان، حتی انتزاعی‌ترین تفکرات، وابسته به قابلیت‌های «سطح پایین»، low-level facilities و عینی است و از این قابلیت‌ها به عنوان نظام حسی - حرکتی و عواطف استفاده می‌کند؛ بنابراین تجسم یافتگی نه تنها ردی بر نظریه دوگانه‌انگاری است که ذهن و ماده را در مقابل هم قرار می‌دهد، بلکه مدعی است تفکر انسانی

1-Martin Heidegger
2-Maurice Merleau-Ponty
3-John Dewey

به گونه‌ای بنیادی بدون ارجاع به لایه زیرین «جزئیات پیاده‌سازی» (implementation details) فهمیده می‌شود. لیکاف سه استدلال مکمل، اما مجزا را برای تجسم‌یافتگی ذهن ارائه می‌کند. اول اینکه وی با استفاده از شواهدی از علوم اعصاب و شبکه عصبی استدلال می‌کند که مفاهیم معینی همچون رنگ و روابط فضایی (مثلاً «قرمز» یا «بر روی») می‌توانند از طریق سنجش چگونگی فرایند ادراک و عملکرد کنترل حرکتی فهمیده شوند. دوم اینکه بر اساس تحلیل زبان‌شناسی شناختی از زبان استعاری، استدلال می‌کند که تفکر انسان درباره موضوعات انتزاعی همچون جنگاوری، اقتصاد یا اخلاق به نحوی ریشه در تفکر انسان درباره مفاهیم این جهانی همچون روابط فضایی دارد. در نهایت وی بر اساس پژوهش‌هایی در روان‌شناسی شناختی و برخی تحقیقات در فلسفه زبان، استدلال می‌کند که تعداد معدودی از مقوله‌هایی را که توسط افراد به کار می‌روند می‌توان جزو موضوعات آزمون‌پذیر دو شقی (سیاه و سفید) بر اساس شرایط لازم و کافی دانست. برعکس، بسیاری از مقوله‌ها دقیقاً مثل بدن بسیار پیچیده و درهم‌ریخته‌اند- (Edge.org. Retrieved 2013-09-29). لیکاف می‌گوید: «ما موجوداتی طبیعی هستیم. مغز ما داده‌هایش را از دیگر قسمت‌های بدن دریافت می‌کند. پس چگونگی کار بدن و چگونگی ایفای نقش آن در جهان به همان مفاهیمی که از آن‌ها برای تفکر استفاده می‌کنیم ساختار می‌بخشد. ما نمی‌توانیم هرگونه تفکری داشته باشیم. فقط تفکری را می‌توانیم داشته باشیم که ذهن مجسم ما اجازه می‌دهد» (Ibid). لیکاف بر این باور است که آگاهی به صورت عصب، تجسم یافته است. هرچند وی به صراحت اظهار می‌دارد که سازوکار این مسأله فقط محاسبات عصبی نیست.

اصل یک‌سویگی

درک و شناخت انسان از امور ملموس و عینی اغلب حسی، مستقیم و بی‌واسطه است؛ اما در امور انتزاعی و مجردات از مفاهیم محسوس برای درک آن‌ها استفاده

می‌کنیم. استعاره از دید زبان‌شناسی شناختی، ابزار درک مفاهیم انتزاعی است. در استعاره مفهومی، امور انتزاعی بر اساس امور عینی و ملموس دریافت می‌شوند و عکس آن ممکن نیست به این اصل در زبان‌شناسی شناختی، اصل یک‌سویگی انگاره‌های استعاری (principle of unidirectionality) گویند. به‌عنوان یک قاعده، استعاره (الف، ب است) یک حوزه انتزاعی و پیچیده (الف) مقصد را برای تبیین شنونده (explanandum) به حوزه منبع عینی‌تر (ب) مرتبط می‌کند که ساختاری ساده‌تر و قابلیت تجربه حسی دارد. در این رابطه، پیوند بین اجزای الف و ب برگشت‌ناپذیر است؛ یعنی عناصر انتقال استعاری یک جهت روشن و بی‌ابهام دارد. این یک‌سویگی استعاره هم هم‌زمانی (synchronically) و هم در زمانی (diachronically) مشخص می‌شود. به باور شناخت‌گرایان، استعاره تنها در بلاغت و خاص ادبیات نیست، بلکه «ظهور و توسعه تمدن‌ها، پیشرفت تدریجی استعاره‌ها است» (Doctorow, 1977:243). انسان بدون استعاره توانایی اندیشیدن و فهم هستی را نخواهد داشت. استعاره‌ها راهگشای بسیاری از مسائل و معضلات بشری‌اند. «اگر در عصر حاضر با بحران‌های ریشه‌ای روبه‌رو هستیم، تغییر نوع استعاره‌ها می‌تواند امکانات جدیدی را به روی بشر بگشاید» (Winter, 1981:127). لیکاف و جانسون، مجموعه‌ای از استعاره‌های بنیادین مفهومی از قبیل استعاره‌های زیر را به‌گونه‌ای دقیق بررسی کردند:

عشق یک سفر است. / سازمان‌های اجتماعی گیاه هستند. / استدلال مبارزه است. /
عشق، جنگ است.

نیمه دوم هر یک از این عبارات، تصورات خاصی را درباره تجربه حسی ایجاد می‌کنند و بر آن‌اند که خواننده یا شنونده آن‌ها را بر مفاهیم انتزاعی عشق، سازمان یا استدلال در نیمه اول عبارت منطبق کند تا جمله‌ای که در آن استعاره مفهومی استفاده شده را بفهمد.

اصل ضرورت

اصل ضرورت (necessity principle) به این معناست که بدون کمک حوزه مبدأ و امور ملموس نمی‌توانیم از حوزه مقصد و امور انتزاعی درک صحیحی داشته باشیم. به‌طور کلی، استعاره‌ها نقش توضیحی دارند. برخی امور خاص، بدون توسل به استعاره مفهومی به‌سختی می‌توانند درک یا مفهوم‌سازی شوند. حوزه‌های مفهومی انتزاعی، سازه‌های نظری و ایده‌های متافیزیکی به‌طور خاص تنها با استفاده از استعاره در دسترس فهم و درک ما قرار می‌گیرند. استعاره‌های مفهومی، از طریق ارتباط حتی انتزاعی‌ترین تفکر مفهومی با درک حسی، عرضه بستر و زمینه‌ای مجسم و بیوفیزیکی از شناخت عرضه می‌کنند که انسجام و وحدت تجربه ما را ایجاد می‌کند.

اصل آفرینندگی

معناداری بالقوه استعاره به معنای اذعان به تفسیر ساده آن نیست. معنای آن نمی‌تواند بدون از دست رفتن، به یک نسبت و قالب گزاره‌ای غیرمفهومی تقلیل یابد. این امر دلیلی برای آفرینندگی (Creativity) بسیار زیادی است که استعاره نه تنها در گفتمان شاعرانه ارائه می‌دهد، بلکه در زندگی روزمره عادی می‌تواند الگوهای ریشه‌دار و ذاتی تفکر را بازسازی کند و در بافت و زمینه‌های علمی نقشی اکتشافی داشته باشد.

مفهوم استعاری و بیان استعاری

ما باید بین مفاهیم استعاری، که به‌صورت استعاری بازسازی شده‌اند، و اظهارات و عبارات استعاری که از مفهوم استعاری گرفته می‌شوند، تمایز قائل باشیم. «زندگی یک سفر است» نمونه‌ای از یک مفهوم استعاری است؛ در حالی که «باید در زندگی بر راه مستقیم گام بگذاریم» و «در مسیر پرپیچ‌وخم زندگی باید راهنما داشته باشیم» عبارات یا بیان‌های استعاری هستند که نشان‌دهنده بخشی از مفهوم استعاری پیشین است.

چه چیز استعاری نیست؟

لیکاف با بیان این نکته که تمایز سنتی بین حقیقت استعاره بر اساس فرضیه‌هایی است که بطلان آن‌ها ثابت شده است، می‌گوید: «می‌توان به طریق دیگر نوعی تمایز بین حقیقی و استعاری قائل شد؛ آن مفهوم‌هایی را که از طریق استعاره مفهومی دریافت نمی‌شوند می‌توان حقیقی نامید. بنابراین اگرچه من معتقدم مفاهیم بسیاری از جمله علیت و هدف استعاری‌اند، به هر روی باید پذیرفت که مفاهیم بسیاری نیز غیراستعاری‌اند (ساسانی، ۱۳۹۳: ۱۴۰). او برای این ادعای خود جمله «بادکنک بالا رفت» را به عنوان جمله‌ای غیراستعاری، شاهد می‌آورد. در باور او به محض اینکه از تجربه عینی و ملموس دور شویم و به حوزه‌های انتزاع و احساسات وارد شویم، درک استعاری به شیوه هنجار تبدیل می‌شود.

استعاره‌های قراردادی

استعاره‌های قراردادی (conventional metaphor) استعاره‌هایی هستند که در نظام مفهومی همه سخن‌گویان یک زبان وجود دارد و با مکانیسمی کاملاً ناخودآگاه و بی‌هیچ تلاشی از سوی گوینده در زبان روزمره بازتاب می‌یابد. برای نمونه، استعاره «زمان، شیء متحرک است» یک استعاره قراردادی است. در مقابل این استعاره‌ها، استعاره‌های نو قرار دارند که خارج از محدوده نظام مفهومی عادی ما هستند و ظهور آن‌ها به مراتب نادرتر است. به بیان دیگر، این استعاره‌ها شیوه‌های جدیدی از نگریستن به مفاهیم و پدیده‌ها هستند که در موارد عادی، نظام مفهومی ما از این شیوه‌ها استفاده نمی‌کند. در اصل، این نوع استعاره‌ها نیازمند خلاقیت گوینده و شنونده هستند (Lakoff, 1980:140). یکی از راه‌های شکل‌گیری استعاره‌های نو، بسط یک استعاره قراردادی موجود در نظام مفهومی است.

استعاره‌های قراردادی، استعاره‌هایی هستند که نظام مفهومی متعارف ما را سازمان‌دهی می‌کنند. این استعاره‌ها، شیوه‌های تفکر رایج و مشترک بین اعضای یک

فرهنگ یا بین اغلب انسان‌ها هستند. این نوع استعاره‌ها در ژرف‌ساخت بسیاری از عبارات زبان روزمره قرار دارند (Lakoff, and Turner, 1989:51).

این استعاره‌ها معمولاً در زبان روزمره یک فرهنگ استفاده می‌شوند تا به بخشی از نظام مفهومی آن فرهنگ ساختار بدهند. برای نمونه:

• درک زمان به‌مثابه منبع (مثال: وقت تمام شد).

• درک زندگی به‌مثابه سفر (مثال: زمان آن است که در زندگی به پیش بروی).

تعبیر استعاری قراردادی، تعبیری هستند که در درون واژگان زبان تثبیت شده‌اند، در گفتار و نوشتار روزمره به کار می‌روند و اهل زبان به‌طور مکرر از آن‌ها استفاده می‌کنند.

استعاره «مرگ، رفتن است» استعاره‌ای قراردادی است؛ زیرا در نظام مفهومی متعارف فرهنگ ما و بسیاری از فرهنگ‌های دیگر قرار دارد و از شیوه‌های تفکر مشترک بین اغلب انسان‌ها درباره مرگ است. این استعاره، ژرف‌ساخت بسیاری از تعبیر زبانی است که در زبان خودکار درباره مرگ استعمال شده و تثبیت یافته است؛ واژگان، عبارات و جملاتی چون رحلت، درگذشتن، عزیز ازدست‌رفته، او از میان ما رفته است، او به دیار باقی شتافت (صدری، ۱۳۸۴: ۶۷).

نظام‌مندی مفاهیم استعاری

ممکن است این‌گونه تصور شود که واژگان و عبارت‌های استعاری نامنظم و تصادفی هستند و هریک از آن‌ها استعاره مجزا و منحصر به فردی را می‌سازند؛ اما در واقع این‌گونه نیست.

مفاهیم استعاری نظام‌مند هستند و زبانی هم که برای سخن گفتن از آن‌ها به کار می‌بریم، نظام‌مند خواهد بود (Lakoff & Johnson, 2003:105). هر مفهوم استعاری، ساختاری است که از تناظر نظام‌مند مفهومی فعال یا بالقوه تشکیل شده است، بنابراین تحقق زبانی آن‌ها نیز نظام‌مند است. از این رو، می‌توان بیانات استعاری را

دسته‌بندی کرد و هر دسته را به مفهوم استعاری واحدی نسبت داد (ساسانی، ۱۳۹۰: ۲۲۱). اگر استعاره‌ها نظام‌مند نبودند آنگاه هر عبارت استعاری به مفهوم استعاری منحصر به فردی بازمی‌گشت و امکان دسته‌بندی آن‌ها وجود نداشت (همان، ۲۰۸).

آنچه عبارات استعاری را که ذیل یک مفهوم استعاری قرار می‌گیرند، نظام‌مند و منسجم می‌کند، ضرورت‌هایی است که از حوزه مبدأ به حوزه مقصد منتقل می‌شود (Lakoff & Johnson, 2003:9).

اصل تغییرناپذیری

بر مبنای اصل تغییرناپذیری (Invariance)، استعاره‌ها ساختار طرح‌واره تصویری (Image schema) حوزه مبدأ را به طریقی سازگار با ساختار ذاتی حوزه مقصد حفظ می‌کند. به‌عنوان مثال، این اصل تضمین می‌کند در صورتی که طرح‌واره تصویری فضاهای محصور، حوزه مبدأ استعاره‌ای باشد، از فضاهای داخلی (حقیقی) حوزه مبدأ برای فضاهای داخلی (استعاری) حوزه مقصد و از فضاهای خارجی (حقیقی) حوزه مبدأ برای فضاهای خارجی (استعاری) حوزه مقصد و از مرزهای (حقیقی) حوزه مبدأ برای مرزهای (استعاری) حوزه مقصد نگاشت می‌کند. همچنین اگر طرح‌واره تصویری مسیر (Path)، حوزه مبدأ یک استعاره باشد، در این صورت، مبدأها بر مبدأها، راه‌ها بر راه‌ها و مقصدها بر مقصدها فرا افکنده می‌شوند؛ بنابراین اصل نمی‌توان از ساختار طرح‌واره‌ای حوزه مبدأ تخطی کرد. برای مثال نمی‌توان فضاهای داخلی حوزه مبدأ را بر فضاهای خارجی حوزه مقصد نگاشت کرد (ساسانی، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

استعاره مرده

استعاره مرده (Dead Metaphor)، استعاره‌ای است که تصاویر و تخیل اصلی معنای خود را به دلیل استفاده گسترده، تکراری و مشهور از دست داده است. از آنجا

که استعاره مرده یک معنی معمولی و قراردادی دارد که از اصل متفاوت است، می‌توان آن را بدون دانستن مفهوم اولیه درک کرد.

استعاره مرده به‌طور کلی نتیجه تغییر معنایی در تکامل یک زبان است. (Pawelec, 2006:312). در باور نظریه‌پردازان غیر شناختی، استعاره خاص متون ادبی است و زمانی که استعاره‌های نو و ادبی وارد زبان روزمره می‌شوند و کاربردی عام و خودکار می‌یابند، رابطه استعاری میان معنای اولیه و ثانویه آن‌ها فراموش می‌شود و معنای ثانویه به معنای قاموسی واژه تبدیل می‌شود. این نظریه‌پردازان چنین واژگانی را که زمانی کاربرد استعاری داشتند و اینک دیگر استعاری نیستند، استعاره مرده می‌نامند (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۹۰). استعاره مرده در نزد ایشان از نظر مصداقی برابر با استعاره قراردادی در نزد زبان‌شناسان شناختی است. لیکاف برخلاف این نظریه‌پردازان، بر این باور است که استعاره‌های قراردادی زنده‌ترین و فعال‌ترین محتویات نظام مفهومی ما هستند (Lakoff and tunner, 1989:129). بنابراین، در باور سنتی، استعاره مرده، استعاره‌ای است که از طریق استفاده بیش از حد، ارزش مجازی خود را از دست داده است. در مقابل، استعاره فعال است که بخشی از زبان روزانه نیست و به‌عنوان یک استعاره تلقی می‌شود. به باور لیکاف یکی از شواهدی که مؤید ادعای زنده‌بودن استعاره‌های قراردادی است، ظهور بخش‌های فعال نشده آن‌ها در آفرینش‌های ادبی و به‌بیان دیگر، زیبایی آن‌ها است (همان، ۱۲۹). لیکاف می‌گوید این دیدگاه نادرست که استعاره‌های قراردادی را مرده می‌داند، در این فرض نادرست ریشه دارد که از میان محتویات شناختی، آن‌هایی پویاتر و زنده‌تر هستند که نسبت به آن‌ها آگاهی بیشتری داریم، درحالی‌که عکس این مطلب صادق است و آن‌هایی زنده‌تر، گیراتر و قوی‌ترند که ناخودآگاه‌تر باشند. استعاره‌های قراردادی قدرت خود را بر ما تحمیل می‌کنند، از آن‌رو که هر چیزی که به‌طور خودکار و ناخودآگاه به کار گرفته شود، بخشی از وجود ما می‌شود و دیگر نمی‌توان به‌آسانی در برابر آن مقاومت کرد (همان).

مبنای تجربی استعاره‌های مفهومی

استعاره‌های مفهومی مبتنی بر نوعی همبستگی (Correlation) میان دو حوزه است که منظور از آن نوعی شباهت تجربی یا هم‌زمانی تجربی است (Lakoff, 1980: 155).

شاید مهم‌ترین پرسشی که هر نظریه مربوط به استعاره باید به آن پاسخ گوید، این باشد که چرا نظام مفهومی متعارف یک فرهنگ دارای مجموعه خاصی از استعاره‌ها است و حاوی مجموعه‌ای دیگر نیست؟ (ساسانی، ۱۳۹۰: ۲۰۵). پاسخ زبان‌شناسی شناختی به این مسئله این است که استعاره‌ها، اختیاری و دل‌بخواهی (Arbitrary) و تصادفی نیستند؛ بلکه در تجارب ما ریشه دارند. در دیدگاه زبان‌شناسی شناختی، مفاهیم ذهنی انسان از یک سو منشأ ماورایی ندارد و از دیگر سو، نتیجه بازتاب مستقیم جهان خارج از ذهن او نیست؛ بلکه محصول بازنمایی تجارب او است؛ یعنی تجارب او از جهان خارج و پدیده‌های آن و تجارب اجتماعی‌اش که در بستری از فرهنگ و ذهنیت‌های پیشین برایش معنی‌دار می‌گردد (صدری، ۱۳۸۴: ۸۵).

این امر در باب استعاره‌ها که بخشی از نظام مفهومی ما هستند نیز صادق است. استعاره‌های قراردادی ریشه در تجارب جسمانی و اجتماعی روزمره ما و تعاملات ما با محیط‌های طبیعی و فرهنگی دارند. ما تجاربی را که مبنای شکل‌گیری استعاره‌های مفهومی قراردادی هستند، یا خود به‌طور مستقیم کسب می‌کنیم یا از طریق دانشی که فرهنگ به ما عرضه می‌دارد، می‌آموزیم (Lakoff & tunner, 1989: 84). این دانش، متعارف و روزمره است و با دانش علمی متفاوت است.

استعاره‌ها از جهت مبنای تجربی بر دو نوع‌اند:

۱. استعاره‌هایی که به‌طور مستقیم ریشه در تجارب ما دارند. به این نوع استعاره‌ها، استعاره‌های اولیه (Primary) می‌گویند (Lakoff & Johnson, 2003, 254).

۲. استعاره‌هایی که ریشه در استعاره‌های اولیه، دانش متعارف، فرهنگ و تجارب پیچیده‌تر دارند. این نوع استعاره‌ها را می‌توان استعاره‌های پیچیده یا مرکب (Complex) نامید (Lakoff & Johnson, 2003:257).

تحقق استعاره

چیزهایی مانند دماسنج و نمودارهای بازار سهام، افزایش دما و قیمت را به صورت حرکت به سمت بالا و کاهش آن‌ها را به شکل حرکت به پایین نشان می‌دهند. این‌ها ساخته دست انسان‌اند و با استعاره بیشتر بالا/است، مطابقت دارند. در این موارد رابطه‌ای بین بیشتر و بالا وجود دارد. خواندن و درک این وسایل و نمودارها در این حالت بسیار ساده‌تر است، درحالی‌که اگر بر مبنای عکس این استعاره ساخته می‌شدند، یعنی اگر افزایش به صورت حرکت به پایین و کاهش به صورت حرکت به بالا نشان داده می‌شد، کار خواندن و درک آن بسیار مشکل می‌نمود (ساسانی، ۱۳۹۰: ۲۰۸). استعاره‌ها در قالب چنین چیزهایی خود را بر ساختار زندگی واقعی تحمیل می‌کنند؛ یعنی تناظرهای جدید در تجربه ما ایجاد می‌کنند. استعاره‌ها در فرآورده‌های تخیلی آشکار مانند کارتون، آثار ادبی، رویاها، اسطوره‌ها و پندارها تحقق می‌یابند. برای مثال:

در کارتونها: استعاره «خشم، مایع داغی در درون یک ظرف است» که در جمله‌هایی مانند «از شدت خشم می‌جوشید» دیده می‌شود. در کارتونها نیز خشم به صورت خارج شدن بخار از گوش نشان داده می‌شود.

آثار ادبی: در پیرنگ بسیاری از رمان‌ها، استعاره «زندگی، یک سفر است» تحقق می‌یابد و مسیر زندگی به شکل سفری واقعی ارائه می‌شود (همان).

لیکاف با بیان اینکه نظریه معاصر استعاره از جهات بسیاری نوعی انقلاب است، برای نشان دادن بهتر این واقعیت، فهرستی از نتایج بنیادی به دست آمده را که با دیدگاه‌های پیشین در باب استعاره متفاوت‌اند، ارائه می‌کند.

ارزیابی نظریه استعاره مفهومی

نظریه استعاره شناخت (CMT)، با وجود محبوبیت خود در زبان‌شناسی شناختی و خارج از آن، طیف گسترده‌ای از انتقادات را در سه دهه گذشته دریافت کرده است. بعضی پژوهشگران حوزه استعاره به روشی که این رویکرد با آن استعاره را مطالعه می‌کند (با تأکید بر مفاهیم به جای کلمات)، سمت‌وسوی تحلیل (با تأکید بر از بالا به پایین بودن آن به جای یک رویکرد از پایین به بالا)، سطح طبقه‌بندی استعاره (ادعای وضعیت فرادست آن به جای سطح پایه و ساده)، تجسم استعاره (با تأکید بر جنبه‌های جهانی، مکانیکی و یکپارچه، به جای جنبه‌های غیر جهانی، غیر مکانیکی و غیر یکپارچه تجسم) و ارتباط آن با فرهنگ (با تأکید بر نقش تجربه جسمانی جهانی به جای تعامل بدن و بافت) انتقاد کرده‌اند (Kovecses, 2010: 169).

یکی از انتقاداتی که اغلب درباره CMT مطرح می‌شود این است که بسیاری از محققان CMT، استعاره‌های مفهومی را بر پایه استعاره‌هایی شهودی و استعاره‌های زبانی غیرنظام‌مند بنیان می‌گذارند (Pragglejaz Group, 2007). کسانی که از این روش انتقاد می‌کنند این رویه را به دو طریق مشکل‌ساز می‌دانند. از یک طرف، ادعا می‌کنند که محققان CMT اینکه کدام عبارات استعاری هستند را مسلم فرض کردند، و از سوی دیگر، منتقدان نیز نشان می‌دهند که این رویکرد به این امر که کدام عبارات واقعی در گفتمان طبیعی به وسیله گویندگان برای حوزه هدف و مقصد (به‌عنوان مثال، خشم) به کار رفته‌اند، توجهی نشان نمی‌دهند (نگ، Pragglejaz Group, 2007).

گیبس^۱ مروری کلی و جدید از نظریه مفهومی استعاره ارائه می‌دهد. بر اساس بررسی‌های او، می‌توان دو حوزه انتقاد را مشخص کرد: الف. انتقاد از نوع داده‌ها و روش‌شناسی و ب. انتقاد از نتایج حاصل از داده‌ها. محققان CMT به چندین چالش پاسخ داده و تعدادی از پیش‌فرض‌های اصلی خود را نیز اصلاح کرده‌اند.

به عنوان مثال، کیزر و همکاران (2005: 591, *Keysar*) نشان می‌دهند که دلیل اصلی رد ادعاهای CMT، پیوند آن با زبان تحت‌اللفظی (متعارف) و استعاری است. بنابراین، ماهیت داده یکی از دلایلی است که CMT مورد حمله قرار می‌گیرد. دلیل دیگر، تفاوت در تمرکز و روش‌شناسی بین محققان مختلف است. CMT در ابتدا به عنوان نظریه‌ای درباره نظام مفهومی ما بر اساس عبارات زبان‌شناختی بصری تدوین شده است، در حالی که تعدادی از منتقدان، جهت‌گیری روانشناختی زبان با روش‌شناسی تجربی و تمرکز بر پردازش آنی استعاره دارند. روان‌شناسان زبان نه تنها به این نکته توجه دارند که آیا استعاره مفهومی در حافظه معنایی بلندمدت وجود دارد، بلکه به این امر هم علاقه‌مندند که چگونه استعاره مفهومی در حین پردازش و تولید، فعال یا قابل دسترسی است.

از محققان استعاره مفهومی اغلب به دلیل استفاده از نمونه‌هایی که حاکی از زبان استعاری «اصیل» نیستند یا به‌طور کلی اصلاً استعاری محسوب نمی‌شوند، انتقاد می‌شود. در رویکردهای روانشناختی و فلسفی، اما نه در CMT، بیشتر نمونه‌ها با شکل «الف ب است» مطابقت دارند (Gibbs 1999a: 31). با این حال، این یک مزیت است، نه یک نقص.

نظریه استعاره مفهومی با هدف کشف نگاهت‌های نظام‌مند در سطح فرافردی، یعنی در نظام مفهومی ما (زبان^۱/توانش) به وجود آمد و بعد گویندگان این نگاهت‌ها را در بافت‌های خاص برای اهداف ارتباطی در سطح فردی (گفتار^۲ / کنش^۳) به کار بردند. کاوکسنز^۴ معتقد است انتقاد به روش جمع‌آوری داده‌ها و ماهیت داده‌ها در سطح فردی اعمال می‌شود، اما نمی‌تواند به‌طور مستقیم به سطح فرافردی، سطحی که CMT در درجه اول با آن مرتبط است منتقل شود (Kövecses 2011a: 25).

یک اصل کلیدی CMT ماهیت مفهومی استعاره است و منتقدان معتقدند که نیاز است این ماهیت با شواهد غیر زبان‌شناختی نشان داده شود. این چالش پذیرفته شده است و اکنون تعداد زیادی شواهد وجود دارد. تعدادی از شباهت‌های بین زبانی در مفهوم‌سازی نشان می‌دهد که استعاره ممکن است مستقل از یک زبان خاص باشد. استعاره در رسانه‌های تصویری (فیلم‌ها، کارتون‌ها، نقاشی‌ها، مجسمه‌ها و آگهی‌ها) و همچنین نهادهای اجتماعی و شیوه‌های اجتماعی فراوان دیده می‌شوند (Lakoff 1993: 241-243, Kövecses 2010: 63-73). گوتلی^۱ مطالعه‌ای طولانی درباره حضور فراگیر استعاره در عملکردهای انسانی مربوط به صنعتی‌سازی، ساختمان‌ها، سرعت، طبقه‌بندی نژادی و غیره انجام داده است (Goatly, 2007).

نکته مهم‌تر این است که افراد در تفکر از استعاره‌های مفهومی استفاده می‌کنند (Gibbs 2011: 540). برودیسکی و تیبودو^۲ در یک سلسله بررسی‌هایی نشان دادند که مردم چگونه درباره جرم و جنایت می‌اندیشند. آن‌ها دریافتند کسانی که متن‌هایی را خواندند که در آن‌ها جنایت به صورت استعاری به عنوان یک ویروس توصیف شده، نسبت به کسانی که با مفهوم‌سازی جرم به عنوان یک جانور آشنا شدند، نتیجه‌های متفاوتی را ارائه کردند و راه‌حل‌های متفاوتی را پیشنهاد دادند (Boroditsky & Thibodeau 2011). گیس (۲۰۱۱: ۵۴۰-۵۴۲) فهرستی از مطالعات روان‌شناسی زبان را ارائه می‌دهد که ما را به این نتیجه می‌رساند که استعاره‌های مفهومی تأثیری بر ادراک و شناخت افراد و همچنین قضاوت‌های ارزیابی دارد.

این نه تنها روش درون‌نگرانه است که مورد انتقاد قرار می‌گیرد بلکه تلاش نکردن برای یافتن تمامی عبارات استعاری و استعاره‌های مفهومی برای یک حوزه هدف مشخص است. کاوکسز معتقد است جست‌وجوی جامع تمام استعاره‌ها با یک تحلیل

1-Goatly

2-Boroditsky & Thibodeau

فرکانسی، جنبه‌های کلیدی حوزه‌های هدف را پنهان می‌کند که با استعاره‌های کمتر رایج بیان می‌شوند (Kövecses 2011a: 33).

منتقدان نمونه‌های زبانی را که محققان CMT استفاده می‌کنند، استعاره‌های مرده می‌دانند؛ یعنی عباراتی که زمانی استعاری بودند، اما اکنون قدرت استعاری خود را از دست داده‌اند و کاملاً تحت‌اللفظی شده‌اند (Keysar et al. 2000: 591,) 534: 2011, Gibbs 1994: 273, McGlone 2007: 121).

یک خطای روش‌شناسی که مربوط به عملکرد داده‌ها نیست، بلکه متدولوژی کلی است و گفته می‌شود که محققان CMT آن را انجام می‌دهند، استدلال دوری است (Murphy 1996: 183, Keysar et al. 2000: 577, McGlone 2007: 115). می‌دانیم که نظام مفهومی ما به دلیل بسیاری عبارات زبانی استعاری نظام‌مند، استعاری است. زبان ما استعاری است؛ زیرا نظام مفهومی ما استعاری است. البته کرتس^۱ اشاره می‌کند که همین اتهام بر بیشتر محققان دیگر استعاره نیز وارد است (Kertész et al, 2012: 720).

مک گلون^۲ تلاش می‌کند نظریه استعاره مفهومی را به‌عنوان یک «نظریه جامع زبان مجازی» ارزیابی کند، اما گیس (۲۰۱۱: ۵۳۰) هشدار می‌دهد که این نظریه یک نظریه عمومی نیست که به زبان مجازی به‌طور کلی اعمال شود. او به نظریه‌پردازان توصیه می‌کند که احتیاط کنند و تلاش نکنند همه نمونه‌ها را با این نظریه مطابقت دهند (Gibbs 1999a: 36). برتفلد و مک گلون^۳ نیز نظر مشابهی دارند (Bortfeld & McGlone, 2001: 77). در باور این منتقدان نظریه استعاره مفهومی پاسخ‌گوی سه نوع استعاره نیست: الف) استعاره خلاق، استعاره شاعرانه، ب) استعاره تصویری، ج) استعاره اسمی.

1-Kertész

2-McGlone

3-Bortfeld & McGlone

نظریه استعاره مفهومی همچنین به وسیله منتقدانی که در نگاشت‌ها نظام‌مندی را نمی‌بینند مورد انتقاد است (گیس ۲۰۱۱: ۵۳۵). در استعاره‌های تصویری تنها یک ویژگی نگاشت شده است، اما حتی استعاره‌های مفهومی عادی نیز از ظرفیت کامل حوزه منبع بهره نمی‌برند.

نظریه استعاره مفهومی، به‌ویژه در مراحل اولیه، به دلیل نادیده گرفتن سطح زبان‌شناسی دقیق، که پیچیدگی‌ها یا ناهماهنگی‌های مختلفی را در مکانیزم‌های نگاشت نشان می‌دهد، نیز مورد انتقاد است (Gibbs 2011: 535). این انتقاد را زبان‌شناسان پیکره‌ای محور مطرح کرده‌اند.

طرح‌واره‌های تصویری از عواملی هستند که در آفرینش استعاره‌ها دخیل‌اند و به‌طور مستقیم نقش حوزه مبدأ را برعهده گرفته یا در شکل‌گیری حوزه مبدأ شرکت دارند. طرح‌واره‌های تصویری، ساخت‌های مفهومی بنیادین و انتزاعی در ذهن بشر هستند که بر اساس تجربیات و فعالیت‌های بدنی در حین تعامل با محیط و همچنین مشاهده جهان اطراف حاصل می‌شوند و برای تفکر در باب موضوعات انتزاعی‌تر به کار می‌روند. تعدادی از منتقدان دیدگاه شناختی استعاره، مسأله طرح‌واره‌ای بودن (schematicity) استعاره را مطرح می‌کنند؛ بدین معنا که استعاره‌های مفهومی باید در چه سطحی از طرح‌واره‌ای بودن تدوین و فرموله شوند. به‌عنوان مثال، کلاسنر و کرافت^۱ (۱۹۹۷) این بحث را مطرح می‌کنند که استعاره مفهومی معروف «نظریه‌ها/استدلال‌ها ساختمان هستند» از لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) حقایق زبانی را در سطح مناسب تعمیم نمی‌دهد. برای مثال می‌توان گفت «این نظریه، بنیانی محکم دارد»، اما نمی‌توانیم بگوییم «این نظریه راهروهای طولانی و پنجره‌های بلند دارد» این اظهارات به این معنا است که هر عنصری از حوزه مبدأ را نمی‌توان برای گفت‌وگو از حوزه هدف و مقصد به کار برد. به همین دلیل، آن‌ها نسخه‌ای از این استعاره پیشنهاد می‌کنند که کمتر قیاسی و الگودار است:

قوت الزام نظریه‌ها / استدلال‌ها، یکپارچگی و عدم نقص فیزیکی ساختمان است (Clausner & Croft, 1997).

تجسم (Embodiment)، یکی از ایده‌های کلیدی زبان‌شناسی شناختی است که به‌وضوح مفهوم زبان‌شناسی شناختی معنا را از سایر نظریه‌های شناخت‌گرا متمایز می‌کند. در ظهور معنا، یعنی در روند معنی‌دار شدن چیزی، بدن انسان نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند (جانسون، ۱۹۸۷؛ لیکاف، ۱۹۸۷؛ لیکاف و جانسون، ۱۹۹۹؛ گیبس، ۲۰۰۶). این امر، به‌ویژه آنچه به‌عنوان طرح‌واره تصویری شناخته شده است، در این رویکرد بسیار مهم است. طرح‌واره‌های تصویری مبتنی بر اساسی‌ترین تجربیات فیزیکی ما هستند و در فرآیند منطقی کردن و فهم‌پذیر کردن دنیای اطراف ما نقشی اساسی دارند. با این حال، چندین محقق بر این باورند که جنبه‌های نظریه تجسم ممکن است به تناقضات موجود در نظریه منجر شود (Alverson, 1994; Rakova, 2002).

این امر که نظریه تجسم می‌کوشد تا به‌طور هم‌زمان برای جهان‌شمولی و ویژگی‌های فرهنگی دلیل ارائه کند، می‌تواند مشکل‌ساز باشد. رکوا^۱ تأکید می‌کند نظریه‌ای که بر اساس طرح‌واره تصویری و به‌طورکلی بر اساس عمومیت و جهان‌شمولی تجارب فیزیکی ساخته می‌شود، نمی‌تواند هم‌زمان یک نظریه تنوع فرهنگی باشد - به‌خصوص اگر تجسم به‌گونه‌ای ناتورالیستی درک شود - این امر چیزی نیست که تقلیل‌گرایی و نسبی‌گرایی در آن با یکدیگر هم‌مسیر شوند. عدم تعادل این دو گرایش، به اعتقاد من، اشکال دوم فلسفه تجسم رئالیسم است (Rakova, 2001:228).

انتقاد دیگری که بر این نظریه وارد کرده‌اند، موضوع رابطه بین استعاره و فرهنگ است. روشن نیست که چه رابطه دقیقی بین فرآیند تجسم که منجر به استعاره جهانی و فرهنگ‌های محلی که منجر به استعاره‌های خاص زبانی و فرهنگی می‌شود، وجود دارد. به‌طورکلی، پرسش اساسی این است که آیا CMT به‌طور هم‌زمان می‌تواند

برای هر دو جنبه جهانی و خاص فرهنگی بودن (culture-specific) مفهوم سازی استعاری پاسخ گو باشد؟

نتیجه

در مقابل دیدگاه‌های سنتی، بحث استعاره در باور شناخت‌گرایان محدود به لفظ و زبان نیست. در این دیدگاه، استعاره موضوعی مفهومی است که در سطح اندیشه ایجاد می‌شود، بنابراین استعاره، برخلاف تعاریف سنتی، خاص شعر و ادبیات و تخیل ادبی نیست بلکه نظام مفهومی ما را از انتزاعی‌ترین تا ملموس‌ترین و جزئی‌ترین امور دربر گرفته و در تعریف واقعیت‌های زندگی نقشی اصلی را عهده‌دار است. حال از آنجا که استعاره بخشی جدایی‌ناپذیر از نظام مفهومی انسان است و بخش عمده‌ای از نظام مفهومی و تفکر ما به‌طور ذاتی استعاری است، بنابراین استعاره‌ها در همه ابعاد زندگی ما و در همه نمودهای تفکر آدمی از جمله زبان روزمره، ادبیات، رؤیا، اساطیر، علوم، تاریخ، اعمال و رفتارها، واقعیات اجتماعی، سیاست‌های خارجی، نهادهای اجتماعی، قانون‌گذاری و... بروز می‌یابند، واقعیات موجود را تغییر می‌دهند و خود، واقعیتهایی جدید می‌سازند. در باور لیکاف و جانسون استعاره، سازوکاری اصلی و در مرکز شناخت انسان است که از طریق آن، مفهوم‌های انتزاعی را درک می‌کنیم و دست به استدلال انتزاعی می‌زنیم. پیش‌پاافتاده‌ترین موضوعات تا پیچیده‌ترین نظریه‌های علمی را فقط از طریق استعاره می‌توان درک کرد. استعاره به ما امکان می‌دهد موضوعی نسبتاً انتزاعی یا به‌طور ذاتی فاقد ساختار را برحسب موضوعی عینی‌تر یا دست‌کم ساختمان‌تر درک کنیم. منتقدان عمدتاً از دو حوزه بر نظریه استعاره مفهومی انتقاد می‌کنند: الف) انتقاد از نوع داده‌ها و روش‌شناسی این نظریه، ب) انتقاد از نتایج حاصل از داده‌ها در این نظریه. این نقدها و پاسخ‌های ممکن به آن‌ها در بخش ارزیابی مقاله بررسی شده است. محققان CMT تلاش کرده‌اند به این انتقادات پاسخ‌هایی بدهند و حتی در برخی موارد تعدادی از پیش‌فرض‌های اصلی خود را نیز اصلاح کرده‌اند.

منابع

- ارسطو (۱۳۷۱)، رتوریک (فن خطابه)، ترجمه پرخیده ملکی، تهران: اقبال.
- افراشی، آرزیتا، (۱۳۹۴)، **استعاره‌های مفهومی در زبان فارسی؛ تحلیلی شناختی و پیکره‌مدار زبان‌شناخت**، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان، صص ۳۹-۶۱.
- داوری اردکانی، رضا و دیگران، (۱۳۹۱)، **زبان استعاری و استعاره‌های مفهومی**، تهران: هرمس.
- ساسانی، فرهاد، (۱۳۹۰)، **استعاره، مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی**، مجموعه مقالات امبرتو اکو و دیگران، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۴)، **بیان**، تهران: میترا.
- صدری، نیره (۱۳۸۴)، **بررسی استعاره در زبان فارسی از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی**، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- کریمی، طاهره و ذوالفقار علامی (۱۳۹۲)، **استعاره‌های مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسی خوردن**، مجله نقد ادبی، دوره ۶، شماره ۲۴، زمستان، صص ۱۴۳-۱۶۸.
- کریمی، طاهره و علامی ذوالفقار (۱۳۹۵)، «**تحلیل شناختی استعاره مفهومی «جمال» در مثنوی و دیوان شمس**»، مجله زبان و ادبیات فارسی، جلد ۲۴، شماره ۸۰، صص ۱۳۷-۱۵۹.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹)، **نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون**، ادب پژوهی، دوره ۴، شماره ۱۲، تابستان، صص ۱۱۹-۱۳۹.
- هوشنگی حسین و محمود سیفی پرگو (۱۳۸۸)، **استعاره‌های مفهومی در قرآن از منظر زبان‌شناسی شناختی**، پژوهشنامه علوم و معارف قرآن کریم، سال اول، شماره ۳.
- Aristotle, (1954) **Rhetoric**, Trans. by Rhys Roberts, New York: The Modern.
- Aristotle, (1932) **Poetics**, Trans. by W. Hamilton Fyfe, Cambridge.
- Bortfeld, H. & McGlone, M.S, (2001), **The continuum of metaphor processing, Metaphor and Symbol**, 16.1&2, 75-86.
- Derrida, J. (1982) **White Mythology: Metaphor in the Text of Philosophy**. In **J. Derrida: Margins of Philosophy**, Trans. by Alan Bass. Chicago.
- Descartes, R. (1641) **Meditations on First Philosophy, in The Philosophical Writings of René Descartes**, trans. by J. Cottingham, R. Stoothoff and D. Murdoch, Cambridge.

- Doctorow.E.L, (1977) **false document**, New York, American Review, No 29.
- Evans, V. & Green, M. (2006) **Cognitive Linguistics**, An Introduction. Edinburgh: University Press.
- Gibbs, R.W. Jr. (2011) **Evaluating conceptual metaphor theory**, Discourse Processes 48.8, 529-562.
- Gibbs, R.W., Jr. (1994) **The Poetics of Mind: Figurative Thought, Language, and Understanding**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gibbs, R.W., Jr. (1999a) **Researching metaphor**. In: Cameron, L. & Low, G. (eds.): Researching and Applying Metaphor, Cambridge: Cambridge University Press, 29-47.
- Gibbs, R.W. Costa Lima, (2004) **Metaphor is grounded in embodied experience**, Journal of pragmatics.
- Goatly, A. (2007) **Washing the Brain: Metaphor and Hidden Ideology**, Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins.
- Kertész, A., Rákosi, Cs. & Csátár, P. (2012) **Data, problems, heuristics and results in cognitive metaphor research**, Language Sciences, 34.6, 715-727.
- Keysar, B., Shen, Y., Glucksberg, S. & Horton, W.S. (2000) **Conventional language: how metaphorical is it?**, Journal of Memory and Language, 43.4, 576-593.
- Kövecses, Z. (2011a) Methodological issues in conceptual metaphor theory, In: Handl, S. & Schmid, H.-J. (eds.): Windows to the Mind: Metaphor, Metonymy and Conceptual Blending. Berlin & New York: Walter de Gruyter, 23-39.
- Kövecses, Z. (2011b) Recent **developments in metaphor theory: Are the new views rival ones?** Review of Cognitive Linguistics 9.1, 11-25.
- Kövecses, Zoltan, (2010) **Metaphor: A Practical Introduction**, New York: Oxford University press.
- Lakoff, George, (2002) **Moral Politics: How Liberals and Conservatives Think**, Chicago: The University of Chicago Press. pp. 143-176. ISBN 0-226-46771-6.
- Lakoff, George and Mark Johnson, (1999) **Philosophy in the flesh: Embodied mind and its challenges to western thought**, The Basic books.
- Lakoff, George & Johnson, Mark (2003) **Metaphors we live by**, The University of Chicago Press.
- Lakoff, George and Mark Johnson, (1980) **Conceptual metaphor in Everyday Language**, The Journal of Philosophy, Volume 77, Issu 8. New York.

- Lakoff, George and Mark Johnson, (1985) **The Metaphorical structure of the Human Conceptual System**, Cognitive science.
- Lakoff, George and Mark Turner, (1989) **More Than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor**, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George, (1993) **the contemporary theory of metaphor**, New York: Cambridge university press.
- Lee. David, (2001) **Cognitive Linguistics**, New York: Oxford University Press.
- Leezenberg, M. (2001) Contexts of metaphor. ELSEVIER SCIENCE Ltd.
- McNerney, Samuel, (2011) **A Brief Guide to Embodied Cognition: Why You Are Not Your Brain**, By McNerney, Samuel | November 4.
- Moran, R. (1997) **Metaphor**. In **B. Hale & C. Wright** (eds.) A Companion to the Philosophy of Language. Blackwell, 48-268.
- Pawelec, A. (2006) **The death of metaphor**, Studia Linguistica Universitatis Jagellonicae Cracoviensis, 123.
- Rosch, E. (1978) **Principles of Categorization**, In: Cognition and Categorization (E. Rosch & B.B. Lloyd (eds.), pp. 27-48. Hillsdale NJ: Lawrence Erlbaum.
- Thibodeau, P.H. & Boroditsky, L. (2011) **Metaphors we think with: the role of metaphor in reasoning**, University of Chicago Press.
- Winter. Gibson, (1981) **Liberating creation: foundations of religious social ethics**, crossroad, New York.

